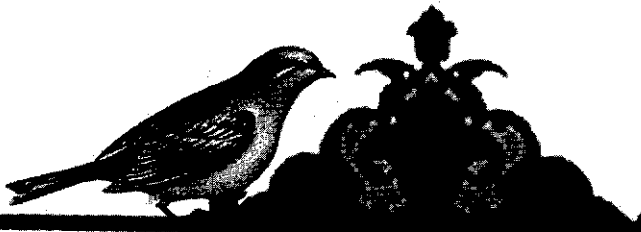


نقد تطبیقی

«ویس و رامین»
و
«خسرو و شیرین»:
شباهتها و تفاوتها

لیلا عیدی (دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز)





چکیده

دو داستان **ویس و رامین** و **خسرو و شیرین**، از جمله داستانهای عاشقانه ایرانی هستند که بسیار شبیه به هم‌اند و در عین حال تفاوت‌های کلیدی - از جمله در شخصیت‌پردازی، سیر حوادث داستان و اتمام آنها - با هم دارند؛ که آنها را از یکدیگر متفاوت می‌کند. در این مقاله سعی کرده‌ایم به بیان شباهتها و تفاوت‌های اصلی این دو داستان بپردازیم، و میزان بهره‌گیری حکیم نظامی گنجوی را از فخرالدین اسعدگرگانی نشان دهیم.

واژگان کلیدی:

منظومه، خسرو، شیرین، ویس، رامین، عشق، روابط عاشق و معشوق.

مقدمه

یکی از انواع چهارگانه ادبی، اشعار غنایی است؛ که «در قلمرو هنر شاعری این نوع، کهن‌ترین شکل شعر است. اولین بشری که بر سطح کره زمین شعر گفته است، احساسات و تراوش روح خود را بیان کرده، و شعری سروده که یقیناً نوع آن غنایی بوده است. در این گونه اشعار، سخن از وصف آنچه در جهان واقعی و طبیعت است، نمی‌رود، بلکه شاعر آنچه را که مطلوب اوست به چشم می‌بیند و به زبان عواطف بیان می‌کند. بنابراین، میزان و ملاک حقیقی در این نوع شعر، عواطف شاعر است، و غرض و غایت، توصیف عواطف و نفسانیات فرد است.»^۱

«این نوع شعر در سه شکل کوتاه (رباعی و دوبیتی)، متوسط (غزل) و بلند (مثنوی) جلوه می‌کند. یکی از شاخه‌ترین گونه‌های شعر غنایی، داستانهای عاشقانه است؛ که بقیه موضوعات و محتویات شعر غنایی را در خود جای می‌دهد و در قالب مثنوی سروده می‌شود.»^۲

از جمله داستانهای عاشقانه ایرانی، دو داستان **ویس و رامین** و **خسرو و شیرین** اند که از زیباترین داستانهای فارسی به شمار می‌آیند.

ویس و رامین یک داستان پارتی اشکانی است که در قرن پنجم توسط فخرالدین اسعد گرگانی به نظم درآمده است. موضوع اصلی داستان، عاشق شدن رامین بر همسر برادر خود، ویس، است. برادر رامین که موبد نام دارد و پادشاه کشور است، مردی پیر و زنباره است که با سن زیاد خود، دختری را که هنوز از مادر زاییده نشده از مادرش خواستگاری می‌کند. مادر نیز سوگند یاد می‌کند که دختر را به او بدهد. وقتی دختر به دنیا می‌آید، تحت تربیت زنی که دایه اوست و بعدها نقش زیادی در ماجرا بازی می‌کند بزرگ می‌شود. وقتی به سن نوجوانی می‌رسد، دایه او را به مادرش می‌سپارد. برای او که بسیار زیباست، همتایی جز برادرش و پرو نمی‌یابند. ولی دست سرنوشت باعث می‌شود که دختر به دست موبد بیفتد. ویس که جوان و بسیار صبور است، با حيله و جادو نمی‌گذارد که موبد، که قاتل پدرش نیز هست، از او کام گیرد و او را مانند عروسک خیمه‌شب بازی به بازی می‌گیرد. فضای داستان بیشتر بر اساس روابط ویس و رامین و درگیریها آنها با موبد است. البته، در کنار این ماجراها، ماجراهای فرعی دیگری مانند ازدواج رامین با گل و ... نیز اتفاق می‌افتد. در سرانجام داستان و پس از مرگ ویس، رامین در آتشگاه مجاور می‌شود و پسر خود را بر تخت پادشاهی می‌نشاند.

خسرو و شیرین که اثر حکیم نظامی گنجوی است و در قرن ششم سروده شده است، داستانی تاریخی - افسانه‌ای و مربوط به زمان خسرو پرویز، پادشاه ساسانی، است. داستان، ماجرای عشق خسرو پرویز، پادشاه ایران، به دختری از نواحی ارمن، به نام شیرین است، و از آنجا شروع می‌شود که خسرو پرویز با توصیفات





شاپور - ندیم خاص خود- عاشق شیرین می شود و او را به دنبال شیرین می فرستد. شاپور نیز با نمایاندن عکس خسرو به شیرین، او را دلباخته خسرو می کند و باعث می شود که شیرین به جست و جوی نام و نشان خسرو برود. وقتی که شاپور با شیرین گفت و گو می کند و از خسرو پرویز سخن می گوید، عشق شیرین صد چندان می شود از نزد عمه خود، که مهین بانو نام دارد، می گریزد و به سوی مداین و قصر خسرو می رود. ولی وقوع برخی ماجراهای سیاسی نمی گذارد که این دو دلداه، یکدیگر را ملاقات کنند. چون در این زمان، خسرو از مداین گریخته و به کوه و دشت پناه برده است. سرانجام، پس از ماجراهای زیاد، شیرین به ارمن بازمی گردد و خسرو نیز که از بهرام چوبین فرار کرده است، به آنجا می آید، و این دو، یکدیگر را ملاقات می کنند (البته، پیش از این هم، هنگامی که شیرین از ارمن به مداین می رود، در راه، در چشمهای بدنش را می شوید؛ که خسرو پرویز او را می بیند، ولی نمی شناسد).

خسرو پرویز پس از مدتی، برای جنگ با بهرام، از ارمن به مداین می رود و در راه و بنا به مصلحتی با مریم، دختر قیصر روم ازدواج می کند. وقتی خسرو بر بهرام پیروز می شود و دوباره بر تخت پادشاهی می نشیند، شیرین بار دیگر به مداین می رود و با خسرو دیدار می کند. او، پس از اقامت در مداین، به مریم همسر خسرو، زهر می چشاند، و او را از بین می برد، و با خسرو ازدواج می کند و بانوی ایران می شود. سرانجام، خسرو در آتشگاه مجاور می شود، و پسر خود شیرویه را - که پسر مریم نیز هست، بر تخت پادشاهی می نشاند. ولی شیرویه خسرو را می کشد و از شیرین خواستگاری می کند. شیرین، که عاشق خسرو است نمی تواند بدون او به زندگی ادامه بدهد. بنابراین، در دخمه، بر سر جنازه خسرو حاضر می شود و در کنار او جان می سپارد. در خلال داستان، حوادثی از قبیل عشق فرهاد به شیرین و کشته شدن او با حیلۀ خسرو و ازدواج خسرو با شکر اصفهانی نیز، اتفاق می افتد.

هدف از انجام این تحقیق، بررسی شباهتها و تفاوتهای اصلی دو داستان ویس و رامین و خسرو و شیرین، برای نشان دادن میزان بهره گیری حکیم نظام گنجوی از فخرالدین اسعد گرگانی است. به این منظور، ابتدا شباهتهای این دو داستان را مطرح کرده، و سپس به بررسی تفاوتهای



آنها می پردازیم.

شباهتهای دو داستان «ویس و رامین» و «خسرو و شیرین»

- اولین شباهت دو داستان، بحری است که این منظومه‌ها در آن سروده شده‌اند: بحر داستان **ویس و رامین** هزج مسدس مقصور است، که نظامی نیز **خسرو و شیرین** را در همین بحر سروده است. - آغاز هر دو داستان در محیطی سرسبز است، که آب و هوای بسیار خوبی دارد؛ و بهاری است که هر انسانی را سرمست می‌کند. (برخلاف داستان **لیلی و مجنون**، که در محیطی خشک و بیابانی است.)

زمین از بس گل و لاله، چنان بود که گفنی پرستاره آسمان بود. ز لاله هر کسی را بر سر افسر زباده هر یکی را بر کف اخگر. (ویس و رامین؛ ۳۰/۲۹-۲۸)

بساطی سبز چون جان خردمند هوایی معتدل چون مهر فرزند. نسیمی خوش‌تر از باد بهشتی زمین را در به دریا، گل به کشتی. شقایق سنگ را بتخانه کرده صبا جعد چمن را شانه کرده. (خسرو و شیرین ۱۳-۱۵/۶۲)

- ویس و شیرین هر دو از خانواده‌هایی ثروتمندند، که پادشاه محلی از آنها خواستگاری می‌کند، یعنی هر دو نژاده هستند.

در **ویس و رامین** این معنی را می‌توان از وصف بارگاه موبد (پادشاه کشور) فهمید: زهرشهری سپهداری و شاهی زهر مرزی پری رویی و ماهی، گزیده هر چه در ایران بزرگان از آذربایجان، وز ری و گرگان. همیدون از خراسان و کهستان. ز شیراز و صفاهان و دهستان. (ویس و رامین؛ ۵-۲۹/۷)

در **خسرو و شیرین** نیز، در وصف بارگاه مهین

بانو، عمه شیرین، آمده است:

از آن سوی کهستان منزلی چند که باشد فرضه دریای در بند. همه اقلیم، از آن تا به ارمن مقدر گشته بر فرمان آن زن. ندارد هیچ مرزی بی خراجی همه دارد، مگر تختی و تاجی. (خسرو و شیرین؛ ۳، ۵-۴۹/۶)

- رامین و خسرو، هر دو ولیعهدند؛ و سرانجام پادشاه می‌شوند:

رامین در اواخر داستان پس از مرگ موبد، پادشاه می‌شود، و خسرو نیز در اوایل داستان و پس از شکست دادن بهرام گور، به طور کامل پادشاه می‌شود.

- در هر دو داستان، شخصی واسطه بین عاشق و معشوق است. در ویس و رامین، دایه و در خسرو و شیرین، شاپور:

ندیمی خاص بودش، نام شاپور جهان گشته زمغرب تا لهاوور زمین بوسید شاپور سخندان که «دایم باد خسرو شاد و خندان. به چاه کردن کار آن چنانم که هر بیچارگی را چاره دانم. نخسبم تا نخسبانم سرت را نیامم تا نیارم دلبرت را.

(خسرو و شیرین؛ ۷، ۱۳، ۱۵/۶-۴۸/۷)

- در ویس و رامین، دایه به رامین قول می‌دهد که برای او هر کاری را انجام دهد:

بدو گفتم ای فریبنده سخنگوی

ببردی از همه کس در سخن، گوی.

دلت از هر کسی جوای کامست

تو را از هر که بینی، ویس نام است.

از این پس هر چه تو خواهی، بفرمای

که از فرمانت بیرون ناورم پای

کنم بخت تو را بر ویس پیروز

ستانم داد مهرت ز آن دلفروز.

(ویس و رامین؛ ۲۴۹-۲۵۴/۷-۱۲۲)

- ویس و شیرین، هر دو برای مدتی در قصری که شایسته آنها نیست، زندگی می‌کنند؛ و در واقع زندانی می‌شوند. شیرین توسط حسودان و ویس توسط موبد.

رقیبانی که مشکو داشتندی
شکر لب را کنیز انگاشتندی.
به ده فرسنگ از کرمانشهان دور
نه از کرمانشهان بل از جهان دور.
بدانجا رفت و آنجا کارگر ساخت
به دوزخ در چنان قصری بپرداخت.
که داند هر که آنجا اسب تازد
که حوری را چنان دوزخ نسازد.
(خسرو و شیرین؛ ۹۲/۴-۲؛ ۸۹/۱۶)

ویس در دز اشکفت، که بسیار بلند است، زندانی می‌شود:

دز اشکفت بر کوه کلان بود
نه کوهی بود، برجی ز آسمان بود.
سمنبر ویس با دایه نشسته
شهنشه پنج در بر وی بسته.
همه درها به مهر خویش کرده
همه مهرش برادر را سپرده.
(ویس و رامین؛ ۱۰، ۱۱، ۲۳۳/۲۳۴)

- شیرین و ویس، هنگام که خسرو و رامین از پیش آنها می‌روند، به گونه‌ای ناله و زاری می‌کنند که ناله‌های آنها دل سنگ را می‌شکند. خسرو برای جنگ با بهرام چوبین می‌رود؛
که چون شیرین و خسرو باز پس ماند
دلش در بند و جانش در هوس ماند.
زبادام تر آب گل برانگیخت
گلایی بر گل بادام می‌ریخت.
(خسرو و شیرین؛ ۹ و ۱۰/۱۷۰)

رامین برای جنگ با قیصر روم به همراه موبد می‌رود؛
چو آگه گشت ویس از رفتن رام

به چشمش بام تیره گشت چون شام.
فراقش زعفران بر ارغوان ریخت
چو مژگانش گهر بر کهریا ریخت.
(ویس و رامین؛ ۱، ۲/۲۳۹)

- هنگام زاری ویس و شیرین، کسی هست که آنها را پند می‌دهد و به صبر تشویق می‌کند:
مهین بانو شیرین، و دایه، ویس را:
دل بانو موافق شد در این کار
نصیحت کرد و پندش داد بسیار.
که صابر شو درین غم روزی کی چند
نماند هیچ کس جاوید در بند.
(خسرو و شیرین؛ ۹، ۱۰/۱۷۳)
دل دایه بدان دلبر همی سوخت
مرو را جز شکیبایی نیاموخت.
همی گفتش: صبوری کن که آخر
به کام دل رسد یک روز صابر.
(ویس و رامین؛ ۲۹، ۳۰/۲۴۰)

- در هر دو داستان، پای عاشقان دیگری نیز در میان است: موبد و فرهاد. و این دو، رقیبانی نیز برای خسرو و رامین هستند.
در داستان ویس و رامین، هنگامی که این دو فرار می‌کنند و موبد پنج ماه در کوه و بیابان به دنبال ویس می‌رود، این امر، کاملاً آشکار است: (موبد):

چو از دیدار ویسه گشت نومید
به چشمش تیره شد تابنده خورشید.
همی گفتی: درینا روز گارم
سپاه و گنج و رخت بی‌شمارم.
چو یاد آرم به دل جور و جفایش
بیفزاید مرا عهد و وفایش.
بتر کردم چو عیش بر شمارم
تو گویی عیب او را دوست دارم.
(ویس و رامین؛ ۳۰ و ۳۱/۲۰۴)
(۲۰۳/۱۹؛ ۲۰۲/۱۲۸)

۷۴
مهرماه ۱۳۸۵

چو دل در مهر شیرین بست فرهاد
 بر آورد از وجودش عشق فریاد
 به سختی می گذشتش روزگاری
 نمی آمد ز دستش هیچ کاری
 (خسرو و شیرین؛ ۲، ۲۲۲/۳)

- موبد و فرهاد، که رقیبان خسرو و رامین هستند، به آرزوی خود نمی رسند. (موبد با وجود اینکه همسر ویس است، هیچ گاه نمی تواند از او کام گیرد. فرهاد نیز توسط خسرو کشته می شود.)

- در هر دو داستان، خسرو و رامین، با کس دیگری هم ازدواج می کنند. خسرو با دو نفر (مریم و شکر اصفهانی) و رامین با گل.

- ازدواج خسرو با مریم، بنا به مصلحت، یعنی برای در امان ماندن از حمله قیصر روم و متحد شدن با او برای جنگ با بهرام است:

چنان در کیش عیسی شد بدوستاد
 که دخت خویش مریم را بدو داد.
 چو روزی چند شاه آنجا طرب کرد
 به رای خواستن، لشکر طلب کرد.
 سپاهی داد قیصر بی شمارش
 به زر چون زر مهیا کرده کارش.
 (خسرو و شیرین؛ ۶، ۱۲، ۱۳ / ۱۶۰)

ازدواج رامین با گل نیز از روی مصلحت، یعنی برای فرار از بدنامی و فراموش کردن ویس است:

چو رامین سیر گشت از رنج دیدن
 شب و روز از پی جانان دویدن
 بدامی اوقاتن هر زمانی
 شنیدن سرزنش از هر زبانی
 به شاهنشاه پیغامی فرستاد
 که خواهد شد به بوم ماه آباد.
 (ویس و رامین؛ ۵ - ۳۰۸/۷)

- در هر دو اتفاق ازدواج با اشخاص دیگر (شکر و گل)، خسرو و رامین نمی توانند معشوقان اول خود را فراموش کنند؛ و پس از مدتی دوباره به نزد آنها می آیند:

چو رامین چنگه با گل پیبوست
 شد از پیبوند او هم سیر هم مست
 بهار خرمی شد پژمریده
 چو باد دوستی شد آرمیده.
 (ویس و رامین؛ ۱/۳۹۱، ۷۵/۳۹۰)

نیایش در دل خسرو اثر کرد
 دلش را چون فلک زیر و زبر کرد.

ملک را رغبت نخجیر برخاست
 زطالع تهمت تقصیر برخاست.
 (خسرو و شیرین؛ ۱۲، ۱۴ / ۲۹۶)

- وقتی خسرو و رامین به نزد شیرین و ویس می آیند، زمستان است و برف می بارد:

گمان بردم که از آتش رهایی
 ندانستم که در برفم نشانی.
 منم مهمانت ای ماه دو هفته
 به دو هفته دو ماهه راه رفته.
 به مهمانان همی خوبی پسندند
 نه زین سان در میان برف بندند.
 اگر شد کشتتم بر چشمت آسان
 به برف اندر مکش باری بدین سان.
 (ویس و رامین؛ ۱۲۶-۱۲۳ / ۴۲۰-۴۲۲)

شب از عنبر جهان را کله می بست
 زمستان بود و باد سرد می جست
 (خسرو و شیرین؛ ۲۹۹/۹)

خسرو، با زاری و ناله به شیرین می گوید:

شب آمد، برف می ریزد چو سیماب
 ز یخ مهری چو آتش روی برتاب
 مکن، کامشب ز برفم تاب گیرد
 بدا روزا که این برف آب گیرد!
 (خسرو و شیرین؛ ۱۱، ۱۲ / ۳۳۶)

- در آن شب سرد و برفی، بین دلدادگان صحبت هایی رد و بدل می شود، که در واقع برای تبرئه کردن خود است. اما پس از گفت و گوهای بسیار، سرانجام هیچ یک از دو زن رام نمی شوند، و در را به روی عاشقان خود می بندند.

چو ویسه داد یکسر پاسخ رام
 به مهر اندر نشد سنگین دلش رام.
 ز روزن بازگشت و روی بنهفت
 نگهبانان و دربانانش را گفت
 مخسپید امشب و بیدار باشید
 به پاس اندر همه، هشیار باشید.
 (ویس و رامین؛ ۵۹۵-۵۹۷ / ۴۴۷)

به دارایی که تنها را خودش داد
 به معبودی که جان را پرورش داد
 که بی کاوین، اگر چه پادشاهی
 ز من برنایدت کامی که خواهی.
 بدین تندی ز خسرو روی برتافت
 ز دست افگند گنجی را که دریافت.
 (خسرو و شیرین؛ ۴۳-۴۵ / ۳۴۳)

- پس از رفتن مردان، هر دو زن پشیمان می‌شوند؛ و ویس، دایه را به دنبال رامین می‌فرستد و خود نیز پس از او می‌رود. شیرین خود به دنبال خسرو می‌رود؛ و وقتی که شاپور را جلو قصر می‌بیند، از او کمک می‌طلبد. شاپور حرکت می‌کند و شیرین در عقب او می‌رود. در واقع، هر دو زن با فرستادگانشان به دنبال دو مرد می‌روند:

پشیمان گشت ویس از کرده خویش
دل نالانش گشت آزرده خویش.

(ویس و رامین؛ ۴۴۹/۱۱)

به دایه گفت: دایه، خیز و منشین
نمونه کار خسته جان من بین.
عنان پاره‌اش گیر و فرود آر
بگو: «ای رفته از پیشم به آزار.

نباشد هیچ کامی بی‌نهبی

نباشد هیچ عشقی بی‌عتیبی.

بدار ای دایه او را تا من آیم

که یوزش آنچه باید، من نمایم.

(ویس و رامین؛ ۴۵۱/۳۶؛ ۱۹، ۲۷، ۲۸/۴۵۰)

که چون بی‌شاه شد شیرین دلتنگ

به دل برمی‌زد از سنگین‌دلی سنگ

(خسرو شیرین؛ ۳۵۰/۶۱)

ز درگاه ملک می‌دید شاپور

که می‌راند سواری پرتک از دور

برون آمد سوی شریخ خرامان

نکرد آگه کسی را از غلامان.

پری پیکر نوازشها نمودش

به لفظ مادگی لختی ستودش

دو حاجت دارم و دریند آنم

برآور، زآنکه حاجتمند آنم.

(خسرو و شیرین؛ ۳۵۲/۱۷، ۱۵، ۱۷/۳۵۱)

- پس از اینکه هر دو معشوق به هم می‌رسند، باز

هم سؤاها و جوابهایی بین آنها رد و بدل می‌شود. با

این تفاوت که در ویس و رامین از زبان خود آنهاست

و سراسر گلایه و قهراست، ولی در خسرو و شیرین

از زبان دیگران (نکیسا از زبان شیرین و یارید از زبان

خسرو) و جوابها نشان از عذرخواهی از معشوق، و

تحسین اوست.

- در پایان هر دو داستان و سرانجام، رامین و خسرو،

هر دو از پادشاهی کناره می‌گیرند و در آتشگاه مجاور

می‌شوند و پسران خود را بر تخت می‌نشانند:

پسر را پیش خود برگاه بنشاند

پس او را خسرو شاه جهان خواند.

در آتشگاه مجاور گشت و بنشست

دل پاکیزه با یزدان بیبوست.

(خسرو شیرین، ۷، ۱۷/۳۵۲؛ ۱۵، ۱۷/۳۵۱)

چنان افتاد از آن پس رأی خسرو

که آتشخانه باشد جای خسرو.

چو خسرو را به آتشخانه شد رخت

چو شیر مست شد شیرویه بر تخت

(خسرو و شیرین؛ ۱۶، ۱۶/۴۱۳)

شباهتهایی که اشاره کردیم، بیشتر در سیر حوادث

داستانها بود؛ و به مقایسه شخصیت‌های داستانها

نپرداخته‌ایم. حال آنکه، در بررسی شخصیتها، شباهتهای

بیشتر نیز می‌توان ذکر کرد.

اما آنچه داستان خسرو و شیرین را از ویس و رامین

جدا می‌کند و آن را به عنوان داستانی متفاوت مطرح

می‌کند و از حالت تقلید صرف بیرون می‌آورد، همان

تفاوت‌های کلیدی در اصل این دو داستان است. که سعی

کرده ایم با ذکر آنها، ویژگیهای خاص هر داستان را

بیشتر نشان دهیم.

تفاوت‌های دو داستان

- داستان خسرو شیرین، داستانی تاریخی - افسانه‌ای

است. در حالی که داستان ویس و رامین، کاملاً افسانه‌ای

است.

- رامین خود ویس را می‌بیند و بر او عاشق می‌شود،

در حالی که خسرو، با توصیفات شاپور عاشق شیرین

می‌شود.

رخ ویسه پدید آمده ز پرده

دل رامین شد از دیدنش برده.

تو گفتی جادوی چهره نمودش

به یک دیدار، جان از تن ربودش.

(ویس و رامین؛ ۱۵، ۱۶/۸۷)

زنی فرمانده است از نسل شاهان

شده جوش سپاهش تا سپاهان.

درین زندانسرای پیچ در پیچ

برادرزاده‌ای دارد دگر هیچ!

(خسرو و شیرین؛ ۴۹/۴؛ ۵۰/۲)

- شیرین پس از عاشق شدن به خسرو، از ارم‌ن به

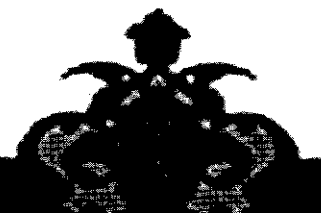
سوی مداین فرار می‌کند؛ ولی ویس، در حالی که به

رامین علاقه‌مند شده است، خویشنداری می‌ورزد، و با

آنکه همه امکانات مهیاست، مدتی صبر می‌کند.

- ویس زنی شوهر دار است؛ ولی با کسی دیگر رابطه

عشقی برقرار می‌کند. البته، فضای حاکم بر داستان به



نحوی است که گویا هیچ گناهی متوجه ویس نیست. زیرا اعتقادات مذهبی و عرف جامعه اشکانی چنین است که هر زن شوهرداری، با کس دیگر نیز رابطه دارد. همان طور که دایه برای ویس توصیف می‌کند:

زنان مهتران و نامداران
بزرگان جهان و کامگاران
همه با شوهرند و با دل شاد
جوانانی چو سرو و ورد و شمشاد.
اگرچه شوی نامبردار دارند
نهانی دیگری را یاد دارند.
(ویس و رامین؛ ۱۲۸-۱۳۸/۱۴۱)

ویس نیز می‌تواند مانند دیگران در کنار شوهر دوستی نیز داشته باشد؛ و از این بابت سرزنش نمی‌شود.

اما شیرین همسری ندارد، و می‌خواهد با خسرو ازدواج کند؛ چو ویس از مهر بر رامین ببخشد
زمانه زنگ کین از دلش بزود.
در آن هفته به یکدیگر رسیدند
چنان کز هیچ کس رنجی ندیدند.
شهنشه رفته از مرو نوآیین
به مرو اندر بمانده ویس و رامین.
(ویس و رامین؛ ۱۵۶/۱-۱۵۵/۶-۵)
و زان سوی دگر، شیرین به شیدیز
جهان را می‌نوشت از بهر پرویز.
(خسرو و شیرین؛ ۷۶/۷)

- ویس قبل از اینکه زاده شود، قرار ازدواجش با موبد گذاشته شده است. ولی شیرین فقط عاشق خسرو می‌شود؛ و با تنها کسی که

قرار است ازدواج کند، اوست:
به پاسخ گفت: شهره شهریارا
ز دامادیت بهتر چیست ما را؟!
به جان تو که من دختر ندارم
وگر دارم چگونه پیش نام؟!
نزادم تاکنون دختر، وزین پس
اگر زایم، تویی داماد من بس.
چو شهره خورد پیش شاه سوگند
بدین پیمان دل شه گشته خرسند.
(ویس و رامین؛ ۴۳، ۴۵-۴۷/۳۵)

- در داستان ویس و رامین بر سر ویس جنگ درمی‌گیرد (جنگ ویرو با موبد). ولی در داستان خسرو و شیرین چنین نیست.
- در ویس و رامین، دو دلناده درصدد از بین بردن رقیبان خود

(موبد و گل) نیستند. در صورتی که در خسرو و شیرین، آن دو، رقیبان خود (مریم و فرهاد) را از بین می‌برند:

خبر دادند خسرو را چپ و راست
که از ره، زحمت آن خار برخاست.
پشیمان گشت شاه از کرده خویش
وزان آزار گشت آزرده خویش.
(خسرو و شیرین؛ ۲۶۲/۱۵؛ ۲۶۳/۱۵)
چنان افتاد تقدیر الهی
که بر مریم سرآمد پادشاهی.
چنین گویند: شیرین، تلخ زهری
به خوردش داد از آن کو خورد بهری.
(خسرو و شیرین؛ ۸ و ۲۶۶/۹)

- در خسرو و شیرین، شیرین به فرهاد نیز علاقه‌مند است و از مرگ او بسیار ناراحت می‌شود:

سراینده چنین افگند بنیاد
که چون در عشق شیرین مرد فرهاد
دل شیرین به در دآمد ز داغش
که مرغی نازنین گم شد ز باغش
بر آن آزاد سرو جویباری
بسی بگریست چون ابر بهاری
(خسرو و شیرین؛ ۱۰-۱۲/۲۶۲)

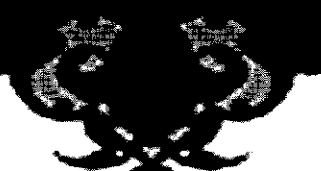
- در ویس و رامین، ویس علاقه‌ای به موبد ندارد؛ و اگر هم گاهی با او نرم رفتاری می‌کند، به خاطر این است که دلش می‌سوزد. در ماجرای مرگ موبد هم، از حالت رامین می‌شود این را فهمید:

چو آگاهی به رامین شد ز موبد
که او را چون فرو برد اختر بد
نهانی شکر دادار جهان کرد
که او فرجام موبد را چنان کرد.
(ویس و رامین)

- در داستان خسرو و شیرین، درطول بیشتر حوادث داستان، خسرو، پادشاه کشور است. در صورتی که در ویس و رامین، رامین پادشاه نیست، و در اواخر داستان، هنگامی که به ویس می‌رسد، پادشاه می‌شود.

- ویس، پیش از رامین می‌میرد؛ و رامین پس از او به زندگی ادامه می‌دهد. در داستان خسرو و شیرین، وقتی خسرو کشته می‌شود، شیرین هم، در دخمه و در کنار او، جان می‌دهد:

چو با رامین بد او هشتاد و یک سال
ز بی‌دردی نمائد ازمشک او خال
(ویس و رامین؛ ۱/۵۰۶)



پس آنکه مرگ، ناگاه از کمینگاه
بیامد در ربود آن کاسته ماه.
دل رامین به دردش کان، غم شد
همیدون چشم رامین زان دژم شد.
(ویس و رامین؛ ۹ و ۵۰۷/۱۰)
پس آنکه دخمه‌ای فرمود شهوار
چنان شایسته جفتی را سزاوار.
(ویس و رامین؛ ۵۰۸/۳۵)

چو مهد شاه در گنبد نهادند
بزرگان روی در روی ایستادند.
میان دربست شیرین پیش موبد
به فراش درون آمد به گنبد.
جگر گاه ملک را مهر برداشت
بیوسید آن دهن کو بر جگر داشت.
بدان آیین که دید آن زخم را ریش
همان جا دشنه‌ای زد بر تن خویش.

(خسرو و شیرین؛ ۱، ۳، ۴ و ۴۴۳/۴ و ۴۴۲/۱۲)

- در سرانجام داستان خسرو و شیرین، شیرویه - فرزند خسرو و
مریم - خسرو را می‌کشد و با گستاخی تمام، از شیرین خواستگاری
می‌کند:

فرود آمد ز روزن دیو چهری
نبوده در سرشش هیچ مهری.
به بالین شه آمد تیغ در مشت
جگر گاهش درید و شمع را کشت.
(خسرو و شیرین؛ ۴۱۸/۳ و ۴۲۷/۱۸)

- همان‌طور که در ادبیات غنایی، نوع اثر با زندگی شخصی خالق
آن گره می‌خورد، در دو داستان مذکور نیز زندگی فخرالدین اسعد
گرگانی و حکیم نظامی، بر طراحی شخصیتها تأثیر گذاشته و در
حقیقت بیان‌کننده شخصیت شاعر و زندگی شخصی اوست. مثلاً
شخصیت شیرین، تحت تأثیر همسر نظامی است؛ که نظامی نیز در
پایان داستان این را بیان می‌کند.

سبکرو چون بت قفجاق من بود
تو گویی کو چو خود آفاق من بود.
- در مقایسه شخصیت‌های ویس و شیرین، ویس گستاخ‌تر است.
چون در مقابل موبد، با گستاخی تمام به عشق خود به رامین اعتراف
می‌کند. در حالی که شیرین، محافظه‌کارتر است:

اگرچه شرم بی‌اندازه بودش
قضا شرم از دو دیده بر ربودش.

مرو را گفت: شاها، کامگارا!
چه ترسانی به یاد افراه ما را؟!
سخن‌ها هر چه گفتی، راست گفتی
نکو کردی [که] آهو نانهفتی.
که رامینم گزین دو جهان است
تنم را جان و جانم را وان است
(ویس و رامین؛ ۴۳، ۴۵، ۴۶ و ۱۶۵/۴۹)

- ویس به راحتی خود را در اختیار رامین قرار می‌دهد. در حالی که
شیرین تنها زمانی خود را در اختیار خسرو می‌گذارد که رسماً همسر
او و بانوی ایران شود:

پس آنکه ویس و رامین هر دو باهم
بیستند از وفا پیمان محکم.
به رامین داد یک دسته بنفشه
«به یادم دار» گفتا «این همیشه».
وزان پس هر دو وان با هم بختند
گذشته حالها با هم بگفتند.

(ویس و رامین؛ ۱۶۰/۸۸ و ۷۰، ۱۵۹/۸۱)

به دارایی که تنها را خودش داد
به معبودی که آن را پرورش داد
که بی‌کاوین، اگر چه پادشاهی
زمن برنایدت کامی که خواهی.
(خسرو و شیرین؛ ۱۳، ۳۴۳/۱۴)

- ویس کسی است که در مقابل معشوق، التماس و عجز نیز
می‌کند (نظیر نامه‌های دهگانه‌ای که به رامین می‌نویسد). ولی
شیرین در مقابل معشوق ناز می‌کند، و هیچ‌گاه به او التماس
نمی‌کند.

- در مقایسه شخصیت‌های رامین و خسرو، رامین شخصی است
که به موسیقی علاقه بسیار دارد؛ و به کشورگشایی و پادشاه بودن،
علاقه‌ای ندارد. ولی خسرو، شخصی قدرت‌طلب و مالپرست است.

تو خود دانی که ویرو چون جوان است
به دشت و کوه بر نخجیر گان است.
ندارد کار جز نخجیر کردن
نشستن با بزرگان باده خوردن.
به عادت نیز رامین همچنین است
مرو را دوستدار راستین است.
(ویس و رامین؛ ۱۳-۱۹۳/۱۱)

- خسرو هوسبازتر از رامین است. او، وقتی وصف شکر اصفهانی را
می‌شنود، شیرین را رها می‌کند و به طلب شکر، به اصفهان می‌رود.

در صورتی که رامین یک معشوقه دارد؛ و اگر هم بنا به مصلحت با گل ازدواج می‌کند، هیچ‌گاه ویس را فراموش نمی‌کند.

سرش سودای بازار شکر داشت
که شکر هم ز شیرینی اثر داشت.
نه دل می‌دادش از دل راندن او
نه شایست از سپاهان خواندن او.
پس از سالی، رکاب افشانند بر راه
سوی ملک سپاهان راند بنگاه.
(خسرو و شیرین؛ ۱۰، ۱۱، ۱۳/۲۷۹)

رامین وقتی می‌خواهد از زیبایی گل تمجید کند، او را به ویس مانند می‌کند:

چو رامین روی یار دلستان دید
رخش را چون شکفته گلستان دید.
بدو گفت: ای به خوبی ماه گوراب
برده ماه رویت ماه را آب.
مرا امروز تو درمان جانی
که ویس دلستان را نیک مانی.
(ویس و رامین؛ ۱۳، ۱۹، ۲۳/۳۲۸)

به نظر می‌رسد رنگ عشق نیز در ویس و رامین و خسرو و شیرین با یکدیگر تفاوت دارد. در ویس و رامین بسیار شدیدتر و جسمانی‌تر است، و در خسرو و شیرین کمتر است؛ و عاشق و معشوق، صلاح خود را نیز در نظر می‌گیرند. در ویس و رامین، عاشق و معشوق حاضرند هر کاری برای دیگری انجام دهند. مثلاً فرار کردن با هم، دفاع از دیگری در مقابل موبد، در اختیار گذاشتن ویس خود را برای رامین. در خسرو و شیرین، خسرو هنگامی که شیرین به درخواستش جواب رد می‌دهد، با گستاخی تمام از نزد او می‌رود، و برای به رخ کشیدن خود، با افرادی دیگر ازدواج می‌کند. از آن سو، شیرین حتماً باید همسر خسرو باشد، نه دوست و یا معشوقه او.

در داستان ویس و رامین، قهرمان اصلی ویس است، و ناز و نیازهای او در مقابل رامین مطرح است. ولی در داستان خسرو و شیرین، قهرمان اصلی خسرو است.

نتیجه‌گیری

ویس و رامین و خسرو و شیرین، از جمله داستانهای بسیار زیبایی ایرانی هستند که از دیرباز تا کنون بر سر زبانها بوده‌اند و هیچ‌گاه از شهرت آنها کاسته نشده است.

در جای جای داستان خسرو و شیرین، رد پای از ویس و رامین دیده می‌شود؛ که نشاندهنده توجه بسیار زیاد حکیم نظامی گنجوی به منظومه فخرالدین اسعد گرگانی است. حتی در قسمتهایی از کتاب نیز، وی دقیقاً نام کتاب و یا شخصیت‌های آن را ذکر می‌کند؛ که نشان از توجه ویژه او به آن منظومه است. ولی آنچه که منظومه خسرو و شیرین را کاملاً جدا از ویس و رامین نشان می‌دهد، توصیفات و تشبیهات بسیار زیاد و زیبایی حکیم نظامی است، که باعث شده است حتی در توصیف شخصیتها نیز از منظومه فخرالدین اسعد، فاصله بگیرد. چون نظامی سعی دارد شخصیت‌های اصلی داستان را کاملاً سفید و بدون اشتباه توصیف کند و برای اعمال آنها توضیحی منطقی بی‌آورد. در حالی که اشخاص داستان فخرالدین اسعد، شخصیت‌هایی خاکستری دارند، که هر کدام دارای اشتباهاتی نیز هستند.

در سیر حوادث داستان نیز، حوادث کلیدی و اصلی داستان خسرو و شیرین، تقریباً متفاوت از داستان ویس و رامین است. که همین، باعث شده است که آن منظومه، تقلیدی صرف نباشد. شاید اگر به جای داستان خسرو و شیرین، داستان شیرین و فرهاد سروده می‌شد، بیشتر به ویس و رامین نزدیک می‌بود. یعنی طبق تاریخ و آنچنان که در منظومه منسوب به فروسی بیان می‌شود، شیرین، بنا به مصلحت با خسرو ازدواج می‌کند؛ اما در واقع عاشق فرهاد است. مانند ویس، که به زور به ازدواج موبد درمی‌آید، ولی با رامین پیوند عشقی و عاطفی برقرار می‌کند. اما نظامی گنجوی که می‌خواسته است کتابی متفاوت بیافریند، سعی دارد از منظومه فخرالدین اسعد فاصله بگیرد؛ و می‌توان گفت که تا اندازه‌ای نیز موفق بوده است.

منابع:

۱. گرگانی، فخرالدین اسعد؛ ویس و رامین؛ مصحح: مجتبی مینوی؛ انتشارات فخر رازی
۲. نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف؛ خسرو و شیرین؛ مصحح: حسن وحید دستگردی؛ تهران: نشر قطره؛ ۱۳۷۸.
۳. پیری، محمد و موسی؛ بررسی عناصر ساختی تقدیر در دو منظومه «ویس و رامین» و «خسرو و شیرین»؛ مجله علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان؛ دی ماه ۱۳۸۱.
۴. گرگانی، فخرالدین اسعد؛ ویس و رامین؛ مقدمه و مصحح محمد روشن؛ تهران: ۱۳۷۷.
۵. واردی، زرین؛ بررسی شعر غنایی فارسی در محدوده قرن ششم تا هشتم؛ ج ۱؛ مهرماه ۱۳۷۸.
۶. رزمجو، حسین؛ انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی؛ مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی؛ چاپ دوم: ۱۳۷۲.